

عهد و گفتگو



تفسیر پاراشای هفته
توسط ربای ساکس

"من باور دارم" - تفسیرهای تورات از ربای لرد جاناتان ساکس در سال ۵۷۸۰

پاراشای هفته: שלخ لcha ۵۷۸۰

چه خبر است؟

Rabbi Lord Jonathan Sacks

Shelach Lecha 5780

What is going on?

در ماه مارچ ۲۰۲۰ همزمان با انتشار کتاب جدیدی در اینترنت¹ در برنامهء رادیویی بی بی سی همراه مروین کینگ، مدیر بانک انگلستان در دوران شکست اقتصادی ۲۰۰۸، شرکت کردم. او نیز همراه اقتصاددان، جان کی، کتاب جدیدی منتشر کرده بود با عنوان *Radical Uncertainty: decision-making for an unknowable future* یا عدم قطعیت بنیادی: تصمیم گیری برای آینده ای ناشناخته.²

بیماری جهانگیر ویروس کرونا در ابتدای ظهور در بریتانیا موجب مطرح شدن هر دو کتاب شده بود، اما به صورتی که هیچ یک از ما، قادر به پیش بینی آن نبودیم. کتاب من درمورد

¹ *Morality: Restoring the Common Good in Divided Times*, Hodder, 2020.

² John Kay and Mervyn King, *Radical Uncertainty*, Bridge Street, 2020. I referred to this book in *Covenant and Conversation Emor*.

تبادل شکننده میان "من" و "ما" بود: فردگرایی در برابر خیر همگانی. کتاب آنها در این مورد بود که چگونه با بیخبری از آینده، تصمیم گیری کنیم. پاسخ مدرن به پرسش کتاب دوم، استفاده از تکنیک های پیش بینی استوار بر محاسبات مدل سازی ریاضی است. مشکل اینجا است که مدل های ریاضی در دنیایی به نسبت مجرد، بی محدوده و محاسبه پذیر کار می کنند و نمی توانند با خصلت درهم ریخته و پیش بینی ناپذیر واقعیت سروکار داشته باشند. آنها در برابر آنچه دونالد رامزفیلد "ناشناخته های ناشناخته" و نیکلاس تالب آنرا "قوهای سیاه" نامید - آنچه هیچ کس انتظار نداشت اما محیط زیست را دگرگون ساخت - کارآیی ندارند. ما در دنیای عدم قطعیت بنیادی زیست می کنیم.

این نویسندگان، رویکرد متفاوتی پیشنهاد می کنند: این که در هر شرایط بحرانی پرسیم: "چه خبر است؟". آنها از ریچارد روملت نقل می کنند: "بخش بزرگ کار تعیین استراتژی، تلاش برای فهمیدن آن وضعیتی است که جریان دارد. نه فقط تصمیم گیری برای کاری که باید بشود، بلکه مسئله اساسی تر، فهم وضعیت است.³ روایت، نقشی اساسی در گرفتن تصمیم های خوب در دنیای عدم قطعیت دارد. باید پرسیم: این وضعیت، بخشی از کدام داستان است؟

نه روملت، نه کینگ و نه کی، گفتاوردی از ایمی چوا نمی آورند، اما کتاب او به نام *Political Tribes* یا قبیله سیاسی، بررسی کلاسیکی است از موارد شکست در فهم شرایط.⁴ ایمی چوا در هر فصل از این کتاب، یکی از موارد فاجعه بار سیاست خارجی آمریکا، از جنگ ویتنام تا حمله به عراق را بررسی مستند می کند که طی آنها سیاستمداران از فهم جوامع قبیله ای عاجز مانده بودند. نمی توانید از راه جنگ آنها را به لیبرال دمکراسی

³ Richard Rumelt, *Good Strategy/Bad Strategy*, Crown Business, 2011, 79.

⁴ Amy Chua, *Political Tribes*, Penguin, 2018.

تبدیل کنید. از این امر غافل بمانید تا سال های سال و تریلیون ها دلار و ده ها هزار انسان را تلف کنید.

شاید نامربوط بنماید اگر کتاب دو اقتصاددان معاصر را دارای کلید فهم و رازگشایی رمز جاسوسان در پاراشای این هفته بدانیم. اما این چنین است.

ما گمان می کنیم داستان را می دانیم. موسی دوازده مامور فرستاد تا در مورد سرزمین، اطلاعات گردآوری کنند. ده نفر از آنان با گزارشی منفی برگشتند. سرزمین خوب است، اما تسخیر آن ناممکن. مردمان نیرومند، شهرها نفوذناپذیر و ساکنان آنها غول پیکرهایی هستند که ما در برابرشان همچون ملخ می نماییم. تنها دو نفر از میان آن دوازده مامور به نام های یهوشوع و کالب نظر دیگری داشتند. آنها می گفتند: ما می توانیم پیروز شویم. سرزمین خوب است. خدا با ما است. با یاری خدا شکست نمی خوریم.

در این پاراشا یهوشوع و کالب، ایمان، شهامت و اعتماد به نفس داشتند، در حالی که آن ده نفر دیگر چنین نبودند. اما چنین برداشتی با دشواری هایی رو به رو است. آن ده نفر و نه فقط یهوشوع و کالب، می دانستند که خدا با آنها است. خدا مصر را درهم کوبیده بود. بنی اسرائیل به تازگی عمالق را شکست داده بودند. چگونه این ده نفر که رهبران و مشایخ قوم بودند نمی دانستند که قادر به شکست دادن ساکنان سرزمین هستند؟

شاید داستان اصلا از این قرار نبود؟ شاید به ایمان، شهامت و اعتماد به نفس ربط نداشت؟ شاید نکته اصلی این بود که "چه خبر است؟"، یعنی فهمیدن وضعیت و این که چه اتفاقی می افتد اگر از فهم آنچه می گذرد ناتوان بمانید؟ تورات به ما می گوید که همین خوانش درست است و به گونه ای حیرت انگیز نشانه های آنرا به دست می دهد.

زبان عبری توراتی دو فعل دارد به معنای "جاسوسی کردن" *lachpor* و *leragel* (که از آنها واژه مراگلیم یا جاسوسان مشتق شده است). هیچ یک از این دو واژه در پاراشای این هفته ما نیستند. نکته همین جا است، بیش از دوازده بار، به فعل نادر *la-tur* برمی خوریم که در عبری مدرن احیا شده و معنای "گشت زدن" می دهد. طیار یک توریست یا گردشگر است. میان گردشگر با جاسوس یک دنیا تفاوت هست.

ملیم این تفاوت را چنین بیان می کند. لا تور یعنی دنبال امور خوب رفتن. این کاری است که گردشگران انجام می دهند. آنها دنبال زیبایی، عظمت و مناظر الهام بخش می روند. گردشگران وقت خود را صرف یافتن امور بد نمی کنند. *Lachpor* و *leragel* برعکس هستند. این افعال به یافتن ضعف ها و آسیب پذیری های یک مکان اشاره دارند. این همان معنای جاسوسی کردن است. استفاده منحصر به فرد از فعل *latur* در پاراشای ما - که دوازده بار تکرار شده - به این دلیل است که به ما بگوید آن دوازده مرد برای جاسوسی فرستاده نشده بودند. اما فقط دو تن از آنها این نکته را فهمیدند.

تقریباً چهل سال بعد، وقتی موسی این رویداد را در تثنیه ۲۲-۱:۲۴ بازگویی می کند از فعل های *Lachpor* و *leragel* استفاده می کند. در پیدایش ۴۲ وقتی برادران برای خرید آذوقه به مصر نزد یوسف می روند، یوسف آنها را متهم می کند که *meraglim* یا "جاسوس" هستند، واژه ای که هفت بار در آن یک بخش تکرار می شود. یوسف همچنین معنای جاسوس را تشریح می کند: "شما آمده اید که عربانی های سرزمین را ببینید" (یعنی جاهایی که بیدفاع هستند).

دلیل آنکه ده نفر از دوازده نفر با گزارشی منفی بازگشتند، این نیست که فاقد شهامت، اعتماد به نفس یا ایمان بودند. از این رو بود که آنها به کلی مأموریت خود را غلط فهمیده بودند. آنها گمان کردند که به جاسوسی فرستاده شده بودند. اما تورات به هیچ وجه واژه جاسوس را در

پاراشای این هفته به کار نمی برد. آن ده نفر نفهمیدند که چه خبر بود. آنها گمان کردند که نقش آنها یافتن "عریانی های سرزمین" است، یعنی کجا آسیب پذیر بود و کجا می شد بر دفاع ساکنان غلبه کرد. آنها گشتند و چنین جاهایی را پیدا نکردند. مردم قوی بودند و شهرها نفوذناپذیر. خبر بد در مورد سرزمین این بود که به اندازه کافی خبرهای بد وجود نداشت که سرزمین را آسیب پذیر و در نتیجه، قابل تسخیر بسازد. آنها گمان کردند ماموریتشان جاسوسی است و چنین کردند. صادق و راستگو بودند. آنچه دیده بودند را گزارش دادند. آنها بر اساس اطلاعاتی که گردآورده بودند به مردم توصیه کردند که در این لحظه و از این مکان حمله نکنند.

اشتباه آنها این بود که قرار نبود جاسوس باشند. گفته شده بود *latur* باشند یعنی گردشگری بکنند نه *leragel-lachpor*. کار آنها چرخ زدن، اکتشاف، سیر و سیاحت در سرزمین و گزارش آن بود. پس، اگر قرار نبود جاسوس باشند، پس هدف از این ماموریت چه بود؟

به نظر من پاسخ را باید در متنی از تلمود⁵ یافت که می گوید: ممنوع است که مردی با زنی ازدواج کند که او را ندیده است. چرا؟ اگر مردی بدون دیدن زنی با او ازدواج کند ممکن است اولین بار که او را می بیند نپسندد. آنگاه اختلاف برانگیخته می شود. پس تلمود می گوید که به ما دستور داده شده: "همسایه ات را مانند خودت دوست بدار"، از اینجا درمی یابیم که: اول ببین بعد دوست داشته باش.

همین امر در مورد پیوند یک مردم با سرزمین خود صدق می کند. بنی اسرائیل در حال سفر به سرزمینی بودند که به آنها وعده داده شده بود. اما هیچ یک آنجا را ندیده بود. پس چگونه انتظار داشتند نیروهای لازم برای جنگیدن و تسخیر سرزمین را گرد بیاورند؟ آنها به زودی با

⁵ Kiddushin 41a.

سرزمینی پیوند می کردند که هیچ یک به چشم ندیده بودند. هیچ تصویری از آنچه برایش می جنگیدند نداشتند.

آنها را برای گشت زدن یا *latur* فرستاده بودند: چرخ بزنند و از چیزهای خوب سرزمین گزارش بدهند تا مردم بدانند که ارزش جنگیدن را دارد. ماموریت آنها گردش و اکتشاف بود و نه جاسوسی و افشاگری. اما تنها دو تن از آنها، یهوشوع و کالب، به دقت گوش دادند و فهمیدند که ماموریت آنها چیست: این که چشمان بینای جماعت باشند و به آنها از خوبی های پیش رو و سرزمین مقصد آنها از زمان نیاکانشان ابراهیم، خبر بدهند.

بنی اسرائیل در آن مرحله به جاسوس نیاز نداشتند. چنان که موسی سال ها بعد گفت: "شما به خداوند، خدای خود که در مسیر، پیشاپیش در ستون آتش شبانه و ستون ابر روزانه حرکت کرده بود تا برای شما جای مناسب اردوگاه بیابد و راه را نشان بدهد، اعتماد نداشتید" (تثنیه ۳۲-۳۳:۱). خدا می خواست به آنها نشان دهد که به کجا می روند و به کجا حمله می کنند.

مردم یکسره به چیز دیگری نیاز داشتند. موسی به آنها گفته بود که سرزمین خوب بود. در آن شیر و عسل جریان داشت". اما موسی هرگز سرزمین را ندیده بود. چرا می بایست به او اعتماد کنند؟ آنها نیاز به شهادت شاهدانی عینی داشتند. ماموریت آن دوازده نفر همین بود. در واقع، هر دوازده نفر این کار را انجام دادند. هنگام بازگشت، اولین سخن آنها چنین بود: "به داخل سرزمینی که ما را فرستادی رفتیم و در آن به راستی نهرهای شیر و عسل روان است! این است میوه اش" (اعداد ۲۷:۱۳). اما چون ده نفر از آنها گمان کردند ماموریت جاسوسی داشته اند، چنان رفت که افزودند تسخیر سرزمین ناممکن است. و از آن به بعد تراژدی ناگزیر شد.

تفاوت میان آن ده نفر با یهوشوع و کالب این نیست که آن دو ایمان، شهادت و اعتماد به نفس داشتند و آن ده نفر نداشتند. تفاوت در اینجا بود که یهوشوع و کالب داستان را فهمیدند و آن ده نفر نفهمیدند.

برای من بسیار جالب است که یک اقتصاددان برجسته و یک رییس سابق بانک بریتانیا درباره اهمیت روایت در تصمیم گیری در شرایط عدم قطعیت بنیادی سخن گفته اند. در پاراشای ما نیز همین حقیقت ژرف نهفته است.

ده نفر از دوازده نفر تصور کردند که به جاسوسی فرستاده شده اند. پیامد، آن بود که دنبال کارهای اشتباهی رفتند و نتیجه اشتباهی گرفتند. آنها روحیه مردم را تخریب کردند، امید یک نسل را برباد دادند و تا ابد مسئول یکی از بدترین شکست های تاریخ یهود به شمار خواهند رفت.

کتاب قبيله های سیاسی ایمی چوارا که پیشتر نام بردم بخوانید تا به تجزیه و تحلیل همسانی از شکست های طاقت فرسای آمریکا در ویتنام، افغانستان و عراق پی ببرید.⁶

من این کلمات را در حالی می نویسم که بیماری جهانگیر ویروس کرونا در اوج خود است. آیا تا کنون کسی روایتی را که این ویروس و ما بخشی از آن هستیم دریافته است؟ **من باور دارم داستانی که بازگو می کنیم در تصمیم گیری ما تاثیر دارد. کافی است داستان را اشتباه بفهمیم تا یک نسل کامل را از آینده اش محروم کنیم. اما مانند یهوشوع و کالب، داستان را درست بفهمیم تا به بزرگی برسیم.**

⁶ یک نمونه مثبت تر، تفاوت طرح حمایتی مارشال پس از جنگ دوم جهانی با مجازات های معاهده ورسای پس از جنگ اول جهانی است. اینها نتیجه دو روایت متضاد بودند: پیروزمندان، شکست خوردگان را مجازات می کنند؛ پیروزمندان به هر دو طرف برای بازسازی کمک می کنند.



برای دیگر آثار ربای ساکس لطفاً از این تارنما بازدید فرمایید - www.rabbisacks.org
کلیه حقوق محفوظ است ● دفتر ربای ساکس توسط بنیاد عهد و گفتگو حمایت می شود

*ترجمه فارسی با مشارکت بنیاد ایرانی هارامبام، وابسته به فدراسیون یهودیان ایرانی-آمریکایی توسط

شیریندخت دقیقیان Shirin D. Daghighian Persian Translation by